




نقش و تحلیل کارکرد گرایانه «حکایت» در انقلاب‌های جمعی

(مطالعه موردی قصه مرغان جهان در منطق الطیر)

محمد خسروی شکیب 

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران (نویسنده مسئول) 

اطلاعات مقاله:	چکیده:
<p>نوع مقاله: علمی-پژوهشی</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۲/۱۱</p> <p>تاریخ بازنگری: ۱۴۰۱/۰۸/۲۶</p> <p>تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۰۸</p> <p>تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۶/۳۱</p> <p>شاپا چاپی ۲۲۵۱-۷۹۷۹</p> <p>شاپا الکترونیکی ۶۷۷۹-۲۶۷۶</p>	<p>منطق الطیر عطار از آثار عرفانی برجسته در ادبیات فارسی است که در ساختاری روایی، به قصه فراخوان کمی و کیفی «مرغان جهان» و تلاش جمعی آنها برای جستجو و رسیدن به «سیمرغ» می‌پردازد. «حکایت» مهمترین ابزار عطار، در شکل دهی به ساختار این بسیج جمعی است. او در ساختار منطق الطیر از ۱۹۴ «حکایت» استفاده کرده شده است. سوال این است که نقش و کارکرد این حکایت‌ها چیست و چرا «عطار» بر استفاده از این نوع روایی، اصرار دارد؟ پیش فرض این است که حکایت یکی از ابزار و تمهیدات مورد نیاز برای شکل دهی به یک بسیج جمعی است و عطار آگاهانه تلاش می‌کند تا ساختار منطق الطیر را بر «حکایت» استوار سازد. «هدهد» به عنوان رهبر، همواره تلاش می‌کند تا در گفتگوی خود با دیگر مرغان، از «حکایت» به عنوان یک ابزار کاربردی، استفاده کند. استفاده از «حکایت»، تبدیل قصه «من» به «ما» را آسان می‌کند و موجب همراهی مرغان می‌شود. «حکایت» موجب خلق بحران و اضطراب شدید می‌شود و الزام نمایشی فراخوان مورد نظر «هدهد» را تشدید می‌کند. با استفاده از «حکایت» می‌توان خیر و منفعت جمعی را برجسته کرد و موجب تشدید جامعه-پذیری و جهان‌بینی مشترک شد. ساخت‌های روایی، مفتون‌سازی و تسخیر ذهن را آسان می‌کنند و بر قدرت ترغیبی و متقاعدسازی زبان می‌افزایند.</p> <p>در این مقاله تلاش می‌شود تا اهمیت و ضرورت استفاده از «حکایت» در متن منطق الطیر، با روش کیفی و تحلیلی - توصیفی، مورد بررسی و نقد کارکردشناختی قرار گیرد.</p>
<p>کلیدواژه‌ها: منطق الطیر، انقلاب، حکایت، روایت.</p>	

ارجاع به این مقاله: خسروی شکیب، محمد (۱۴۰۲)، نقش و تحلیل کارکرد گرایانه «حکایت» در انقلاب‌های جمعی (مطالعه موردی قصه مرغان جهان در منطق الطیر)، زبان و ادب فارسی (نشریه سابق دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز)، (۲۴۷) ۶۹-۵۱.

DOI: 10.22034/PERLIT.2023.51395.3313



۱. مقدمه

بسیاری از زبان‌شناسان معتقدند که هستی و زیست انسان در زبان اتفاق می‌افتد. انسان با زبان ارتباط برقرار می‌کند. با زبان می‌اندیشد. با زبان برانگیخته می‌شود. با زبان آرام می‌شود. با زبان به اسارت در می‌آید و با زبان به دنبال آزادی و رهایی است. انسان با زبان اصلاح می‌کند و با همان زبان نیز تخریب می‌کند. همه این کنش‌های زبانی درست است و حتما توانایی و ظرفیت زبانی بیش از این است و کمتر از این نیست. حال سوال این است که زبان به خودی خود و به عنوان یک دستگاه مستقل، اجتماعی و نظام‌مند چگونه می‌تواند آزادی و یا اسارت انسان را رقم بزند. به عنوان مثال زبان فارسی با ۳۲ کد و حرف الفبا، چگونه می‌تواند بر کاربران آن تاثیر و نفوذ داشته باشد؟ بدیهی است که الفبا به خودی خود نمی‌تواند موجب کنش زبانی باشد. الفبا باید نخست در شکل واژگان و نیز در ساختارهای صرفی و نحوی هنجارمند درآید تا بتواند معنا و مفاهیم را انتقال بدهد. زبان در مرحله تشکیل ساختارهای نحوی و صرفی است که نقش ارتباطی خود را به انجام می‌رساند. استفاده از زبان در شکل «حکایت» و با ترکیب روایی، فشار روانی و تاثیر ذهنی بیشتری را بر مخاطبان وارد می‌کند. حال اگر تاثیرگذاری زبان در شکل روایت را بپذیریم، می‌توان نتیجه گرفت که جمله «انسان در زبان زیست می‌کند» (chatman, 1978: 297) ناقص است؛ چراکه زبان به خودی خود نمی‌تواند مکان و فضایی را برای زیستن فراهم کند. فراتر از این، زبان به خودی خود نمی‌تواند، موجودیت و حیات خود را توضیح و تشریح کند. شاید بهتر آن است که گفته شود که انسان در روایت‌ها زندگی می‌کند. انسان در بند روایت‌هاست. روایت است که انسان را به اسارت می‌برد و یا او را به رهایی و آزادی می‌رساند. هیچ چیز خارج از روایت نیست. روایت است که ارتباط و مشارکت را ممکن می‌کند. هیچ هنری بدون روایت نمی‌تواند شکل بگیرد. انسان نیز در تسلط روایت‌هاست. روایت‌های خرد و کلان، جهان‌بینی انسان‌ها را شکل می‌دهند و تثبیت و یا تضعیف می‌کنند. جمع‌پذیری و مشارکت افراد از طریق روایت ممکن می‌شود و «کلید بقا نوع انسان در مشارکت اجتماعی است». (نوح هراری، ۱۳۹۷: ۴۹) فراخوان و انقلاب‌های اجتماعی و سیاسی همگی بر حکایت، قصه و روایت‌ها استوار می‌شوند. بدون یک طرح و نسخه روایی، مسایل و مصایب یک فراخوان عمومی، نه شروع و نه پایان می‌گیرد. در حقیقت هیچکس خارج از روایت‌ها نمی‌تواند زیست کند. زبان به خودی خود نمی‌تواند فضایی را ایجاد کند که در مخاطب کنش ذهنی و روانی برانگیزد. زبان مستقل از افراد است. زبان نهادی اجتماعی و نظام‌مند است که خنثی است و در دسترس همگان است. بکاربردن زبان در شکل روایی است که می‌تواند انسان را به کنش‌های ترغیبی و یا عاطفی و احساسی برانگیزد. ساختار داستانی و روایی است که می‌تواند موجب خلق بحران روانی و اجتماعی شود. ساختار زبان در شکل قصه‌گویی است که می‌تواند موجب کنش جمعی و انقلاب عمومی شود. ساختارهای روایی در نوع ادبی داستان، حکایت، تمثیل، قصه و ... هستند که می‌توانند با ترسیم بحران و خلق اضطراب شدید در حال، موجب هیجان‌هایی مانند اشتیاق، نفرت، ترس، شک و ... شوند. «انواع ادبی مبتنی بر روایت مانند حکایت، داستان و قصه و ... مهمترین ابزارهای مورد نیاز برای رهبران انقلابی و سیاسی است». (والاس، ۱۳۸۲: ۵۶) آن‌ها به شدت به روایت و حکایت وابسته هستند. هنگامی که رهبران سیاسی، مردم را به یک بسیج جمعی دعوت می‌کنند؛ هنگامی که یک مربی فوتبال، تیم خود را برای یک بازی و رقابت حساس آماده می‌کند؛ هنگامی که یک مدیر تلاش دارد تا کارمندان را برای یک کوشش و مشارکت جمعی ترغیب کند؛ استفاده از ساختارهای روایی ضرورت می‌یابد. رهبران دانا در فراخوان‌های عمومی و همگانی، ناچارند از حکایت، قصه و روایت استفاده کنند. به عبارت دیگر هرگاه کنش و یا منفعت و یا خیر جمعی در کار باشد، استفاده از ساختارهای روایی ضرورت می‌یابد. «فراخوان‌ها و مشارکت‌های اجتماعی بیش از هر چیز به روایت و ساختارهای روایی نیازمند هستند». (هانتینگتون، ۱۳۸۲: ۷۱) انقلابی موفق می‌شود به نتایج و تغییرات مورد نظر خود دست یابد که بیشتر از هر ابزاری، بر استفاده از حکایت و داستان اصرار کند. انقلاب از ریشه «قلب» است که بر دگرگونی‌ها و تغییرات بنیادین و اغلب جمعی دلالت دارد. انقلاب فرایندی است که در آن قطب‌های ساختاری و معنایی دچار تغییرات اساسی می‌شوند. به عنوان مثال زرد شدن برگ درختان در پاییز یک انقلاب زیست محیطی است که در آن برگ سبز اغلب درختان بر اثر فرایند زیست‌شناختی، دچار تغییر می‌شود. این تغییرات

در قطب‌های مفهومی نیز روی می‌دهد. به عبارتی دیگر یک برگ با زرد شدن می‌میرد و سوخت و سازهای درون سلولی در آن متوقف می‌شود و با فرا رسیدن امکانات بهاری، مجدد حیات و رویش آن آغاز می‌شود. انقلاب در جوامع انسانی نیز چنین است. انقلاب در جمعیت‌های انسانی نیز موجب تغییرات در قطب‌های مفهومی و ادراکی می‌شود. جمعیتی که در فشار ظلم و ستم هستند، تلاش می‌کنند تا به رهایی و آزادی برسند. برای انقلاب و رسیدن و یا نزدیک شدن به قطب‌های مفهومی در یک انقلاب، باید از حکایت و خاصیت روایی استفاده کرد. باید قصه ظلم و ستم را با ابزار روایت، بیان کرد و سپس با ساختن حکایت و نوع‌های ادبی و روایی مفهوم رهایی و آزادی را نیز به تصویر کشید. هر قدر یک انقلاب در آغاز و میان و پایان خود بتواند از ابزارهای روایی مانند حکایت، قصه و داستان استفاده کند بهتر می‌تواند بر کنشگران و مشارکت‌کنندگان تسلط داشته باشد، چرا که «ساخت‌های روایی می‌توانند خاصیت علی و معلولی حوادث را تقویت کنند و مخاطب را متقاعد به همراهی کنند». (طاهری، ۱۳۸۳: ۱۱۲)

منطق الطیر عطار و داستان مرغان جهان نیز یک انجمن عمومی را به نمایش می‌گذارد که قبل از هر چیز بر نوع ادبی داستان و حکایت استوار شده است. بیش از ۱۹۴ حکایت و تمثیل در متن منطق الطیر وجود دارد که در هموار کردن مسیر و جهت‌گردهایی و فراخوان عمومی مرغان اهمیت زیادی دارند و موجب شکل‌گیری و در نهایت نتیجه بخش شدن بسیج جمعی مرغان برای تغییر می‌شوند. «تغییر از مادی‌گرایی و پرداختن و رسیدن به فرامادی‌گرایی. تغییر از نیازهای کمی و رسیدن به نیازهای کیفی». (خسروی شکیب، ۱۴۰۰: ۱۶۶) در این مقاله تلاش می‌شود تا نقش و کارکرد «حکایت» و خاصیت روایی آن در فرایند شکل‌گیری و رسیدن به یک خیر جمعی بررسی شود تا تاثیر و نفوذ نوع ادبی و روایی «حکایت» در انقلاب «مرغان جهان» مشخص شود.

۱-۱. پرسش، فرضیه و روش تحقیق

مقاله پیش‌رو به دنبال بررسی و تحلیل نقش و کارکرد حکایت‌های موجود در ساختار منطق الطیر است. به عبارت دیگر چرا عطار این همه بر استفاده از حکایت اصرار دارد؟ چرا «هدهد» در رهبری انقلاب و حصول تغییرات بنیادین فکری در جامعه مرغان، این همه از حکایت استفاده می‌کند؟ حکایت و خاصیت روایی نهفته در ذات آن، در رسیدن مرغان به اهداف جمعی، چه نقشی و کارکردی داشته است؟

پیش‌فرض مقاله این است که فراخوان عمومی «مرغان جهان» در منطق الطیر یک انقلاب اجتماعی و از جنس تغییرات اساسی و عمومی است. تغییر در نیازهای مبتنی بر فرد‌گرایی و رسیدن به نیازهای همگانی و خیر جمعی. فرایند انقلاب و تغییرات اجتماعی مرغان بیش از هر چیز، بر حکایت و روایت استوار شده است و این حکایت و روایت است که موجب می‌شود تا مرغان جهان متقاعد شوند و قدم در راه انقلاب و تغییرات اساسی بگذارند.

روش تحقیق در این مقاله کیفی و به صورت تحلیل محتوا و توصیف است. بدیهی است که بعد از جمع‌آوری مطالب کتابخانه‌ای و تحلیل متن منطق الطیر، به جمع‌بندی و نتیجه‌گیری مطالب پرداخته خواهد شد.

۱-۲. پیشینه تحقیق

در مورد عطار و عرفان موجود در آثارش نقدها، مقالات و کتاب‌های زیادی نوشته شده است. همچنین ساختار آثارش نیز مورد بررسی قرار گرفته است، اما نوشتاری در راستای تحلیل کارکرد گرایانه و نقش ساخت‌های روایتی، در آثار عطار نیافتیم. قدرت الله طاهری با مقاله‌ای با عنوان «نگاهی انتقادی به ساختار منطق الطیر» (۱۳۸۳) تلاش می‌کند که فرایند انتخاب هدهد به عنوان رهبر را مورد نقد قرار دهد و نشان دهد که ساختار معرفتی مطرح در منطق الطیر، انتخاب مبتنی بر «قرعه» را بر نمی‌تابد. در مقاله «تحلیل

منطق الطیر بر پایه روایت‌شناسی» (۱۳۹۰) دزفولیان و مولودی با بکارگیری و تلفیق روایت‌شناسی ژنت و گرماس به این نتیجه می‌رسند که جنبه‌های معناشناسانه منطق الطیر از جنبه‌های شکل‌شناسیک آن تکامل یافته‌تر است. آنها تقابل صورت و معنا را مهمترین دوگانه ساختاری منطق الطیر می‌دانند. در مقاله‌ای با عنوان «تحلیل قصه سیمرخ با تاکید بر خوانش‌های پسامدرن» (۱۴۰۰) نیز به قصه مرغان به عنوان یک بسیج اجتماعی اشاره شده است که به دنبال تغییرات بنیادین و البته فکری در زندگی جمعی مرغان است. در مقاله‌ای دیگر با عنوان «کارکردهای روایی گفتگو در حکایت بوستان» (۱۳۹۵) تلاش شده است تا نقش عنصر گفتگو را در روایت‌های موجود در بوستان را مورد ارزیابی قرار دهند. بدیهی است که تلاش آنها بیشتر در اثبات جایگاه گفتگو و مناظره در برجسته کردن تقابل‌ها بوده است.

۲. بحث و بررسی

اگر با خواندن مقدمه بالا بپذیریم که انقلاب به معنای تغییرات اساسی و بنیادین است و نیز اگر بپذیریم که انسان در روایت‌های خرد و کلان ساخته شده دست خود، زیست می‌کند؛ لاجرم به این نتیجه می‌رسیم که انقلاب‌های بزرگ و کوچک جمعی، همگی بر نوع‌های ادبی مبتنی بر روایت و حکایت استوار می‌شوند. انقلاب و فراخوانی جمعی را نمی‌توان پیدا کرد که بی‌نیاز از قصه، حکایت و روایت، شکل گرفته باشد و یا به سرانجام، که همان خیر جمعی است، رسیده باشد. بسیج جمعی و اصلاح‌طلبانه مرغان در منطق الطیر از نوع فراخوان‌های فکری و اندیشگانی است که به یک کنش فراگیر تبدیل می‌شود و از «حکایت» و خاصیت روایی آن بیش از هر چیز دیگر بهره می‌گیرد و به سرانجام و منفعت همگانی می‌رسد. بدیهی است نقش رهبری و چگونگی استفاده از تمهیدات و ابزار مورد نیاز یک انقلاب، اهمیت زیادی دارد. عطار از زبان «هدهد» به عنوان رهبر «مرغان جهان»، خود آگاه و خردمندانه از حکایت به عنوان مهمترین ابزار و تمهید موثر استفاده می‌کند تا بتواند مرغان جهان را برای یک انقلاب آماده و مهیا کند. او انقلاب را بر یک حکایت مرکزی استوار می‌سازد؛ حکایت سیمرخ. سیمرخی که هیچ وقت دیده نشد، ولی حضور او در داستان و روایت آغازین «هدهد»، محکم و بنیادین است. هرچند سیمرخ در هیچ مرحله‌ای از بسیج جمعی مرغان، دیده نشد، اما با نادیده انگاشتن و حذف سیمرخ از کلیت قصه «مرغان جهان»، انقلاب، تغییرات و فرایند جستجویی معنا و مهمل می‌شود. اگر سیمرخ و قصه او نبود هیچ اتفاق و انقلابی شکل نمی‌گرفت. انقلاب و تغییرات مورد نظر «هدهد» بر حکایت سیمرخ و «حضور متافیزیک»^۲ او استوار شده است. هدهد نیست، اما حضور او به فرایند انقلاب و کنش جمعی جهت می‌دهد. هدهد با برساختن حکایت فرضی سیمرخ، «یکسر مرغان جهان» را به بسیج جمعی دعوت می‌کند. سیمرخ مطابق با اصل «متافیزیک حضور»، در سرتاسر قصه مرغان وجود دارد. اگر سیمرخ نبود هیچ انقلاب و جستجویی شکل نمی‌گرفت. حضور متافیزیکی سیمرخ موجب و انگیزه انقلاب و کنش جمعی مرغان است. این جنبش و انگیزه جمع‌محور را «هدهد» با استفاده از حکایت و خاصیت روایی تقویت می‌کند.

اکنون نقش و کارکرد «حکایت» در فرایند شکل‌گیری انقلاب و بسیج جمعی «مرغان جهان» مورد بررسی قرار می‌گیرد تا نشان دهیم که عطار با استفاده از «هدهد» چگونه از «حکایت» و خاصیت روایی آن در تقویت و پیشرفت فراخوان و بسیج جمعی، استفاده می‌کند.

۲-۱. حکایت؛ همراه کردن مرغان و بسط مشارکت جمعی

از آنجا که ذهن انسان، ساختارهای روایی را آسان‌تر درک می‌کند و از آنجا که داستان‌سرایی و حکایت، همراهی و مشارکت جمعی را در فراخوان‌های عمومی، تقویت می‌کند، هدهد نیز تلاش می‌کند تا دعوت عمومی و انقلاب مورد نظر خود را با استفاده از «حکایت» و «داستان» پیش ببرد. حکایت‌های مورد استفاده هدهد، موجب می‌شوند تا قصه شخصی و ذهنی او به یک قصه جمعی

تبدیل شود. او سخنان خود را کوبنده و پرانرژی شروع می‌کند و با اعتماد به نفس بالا، مرغان شرکت‌کننده در «مجمع» را مستقیم مورد خطاب قرار می‌دهد و خیلی زود اصل موضوع و خواست درونی و ذهنی خود را با مرغان در میان می‌گذارد. هدهد با معرفی تجارب خود تلاش دارد که صدق گفتار و توانایی خود را برای همه مرغان ثابت کند. او خود را رهبری باتجربه و «برّ و بحر گشته» و «با سلیمان در سفر» رفته و ... معرفی می‌کند.

سالها در بحر و برّ می‌گشتم
 پای اندر ره به سر می‌گشتم
 وادی و کوه و بیابان رفته‌ام
 عالمی در عهد طوفان رفته‌ام
 با سلیمان در سفرها بوده‌ام
 عرصه عالم بسی پیموده‌ام ...
 پادشاه خویش را دانسته‌ام
 چون روم تنها چو نتوانسته‌ام
 لیک با من گر شما هم‌ره شوید
 محرم آن شاه و آن درگه شوید
 وارheid از ننگ خودبینی خویش
 تا کی از تشویر بی‌دینی خویش
 هرک در وی باخت جان از خود برست
 در ره جانان ز نیک و بد برست
 جان فشانید و قدم در ره نهید
 پای کوبان سر بدان درگه نهید



هدهد بعد از بیان تجربه‌ها و توانایی خود، به سرعت هدف از گردهمایی و «مجمع» مرغان را رسیدن به حریم سیمرخ و زندگی و سعادت همیشگی در کنار او و رهایی از صفات بد، می‌داند. او با شجاعت و صداقت از «تنهایی» و «نتواستن» مترتب بر آن سخن می‌راند. او نمی‌تواند به تنهایی برای رسیدن به سیمرخ تلاش کند. ضرورت «همراهی» و مشارکت عمومی و به عبارت دیگر انقلاب و بسیج جمعی مرغان، در همان سخنان آغازین «هدهد»، مکرر مورد تاکید قرار می‌گیرد. هدهد سرگذشت خود و تجارب خود را در ساختی روایی در اختیار مرغان دیگر می‌گذارد و تلاش می‌کند تا «انجمن» مرغان را با استفاده از حکایت و ساخت‌های روایی مانند «تمثیل» و «حکایت» با خود همراه کند. تلاش هدهد برای معرفی سیمرخ با استفاده از حکایت نشان می‌دهد که ساخت‌های روایی می‌توانند به سرعت مخاطب را به همراهی و مشارکت وادار کنند.

هست ما را پادشاهی بی‌خلاف

در پس کوهی که هست آن کوه قاف

نام او سیمرغ سلطان طیور

او به ما نزدیک و ما زو دور دور ...

ابتدای کار سیمرغ ای عجب

جلوه گر بگذشت بر چین نیم شب

در میان چین فتاد از وی پری

لاجرم پر شور شد هر کشوری

گر نگشتی نقش پر او عیان

این همه غوغا نبودی در جهان

این همه آثار صنع از فرّ اوست

جمله انمودار نقش پرّ اوست

هر که اکنون از شما مرد رهید

سر به راه آرید و پا اندر نهید

جمله مرغان شدند آن جایگاه

بی قرار از عزت آن پادشاه

شوق او در جان ایشان کار کرد

هر یکی بی صبوری بسیار کرد

عزم ره کردند و در پیش آمدند

عاشق او دشمن خویش آمدند



در ابیات بالا «هدهد»، به عنوان رهبر، تلاش می کند تا فراخوان عمومی مرغان را بر حکایتی جذاب استوار سازد و چه حکایتی بهتر از «حکایت سیمرغ». سیمرغی که «پادشاهی بی خلاف» از جنس خود مرغان است. او در «کوه قاف» منزل دارد. او «سلطان طیور» است و بر هر جا که بگذرد آنجا را به بهترین شکل تغییر می دهد. تاکید هدهد بر تغییرات جمعی ناشی از حضور سیمرغ، برجسته است. «نقش پرّ او» می تواند در جهان «غوغا»یی را ایجاد کند. «آثار صنع فرّ او» همه جا دیده می شود. توصیف عینی و نمایشی هدهد از سیمرغ، تلاشی مبتنی بر حکایت و روایت است، روایتی که قرار است «جمله» مرغان جهان «آنچ بودند آشکارا و نهان» را برای تغییری بنیادین و انقلابی بسیج کند. تغییراتی درونی و همگانی بدون طرح حکایتی جذاب و پذیرفتنی ممکن نیست. بدیهی است که هدهد بدون حکایت و روایت نمی توانست «جمله مرغان» را «بی قرار»، «بی صبر» و پر از «شوق» دیدار سیمرغ کند تا جایی که «عاشق او، دشمن خویش» شوند. این بسیج جمعی و این اشتیاق آغازین محصول حکایت سیمرغ و دیگر حکایت ها و تمثیل های سرتاسر فرایند بسیج جمعی است. روایت است که ذهنیت مرغان را برای کنش اجتماعی تغییر می دهد. بدون حکایت و تمثیل های فراوان در

بیان هدهد، این ازدحام اولیه و این اشتیاق آغازین ممکن نبود. عطار در هیات «هدهد» به عنوان رهبری خردمند از ابزار و تمهید حکایت و روایت استفاده می‌کند تا انقلاب و فراخوان عمومی خود را بر آن استوار سازد. او با استفاده از «حکایت سیمرخ» قصه ذهنی و فردی خود را به قصه‌ای جمعی و فراگیر تبدیل می‌کند.

۲-۲. حکایت؛ بحران سازی و مدیریت آن

عطار از زبان «هدهد»، حکایت‌ها و تمثیل‌های فراوانی را به کار می‌گیرد تا بحران فکری و ذهنی ایجاد شده برای مرغان را تعادل ببخشد؛ بحرانی که موجب شکل‌گیری فوریت و اجبار در زمان حال مرغان می‌شود. به قول تزوتان تودروف «ساختار روایی آثار ادبی هم می‌تواند بحران‌سازی کند و هم میل به تعادل داشته باشد». (تودروف، ۱۳۸۸: ۶۶-۶۷) هدهد با تعریف حکایت سیمرخ در ساختاری روایی و تاثیرگذار، موفق می‌شود آرامش ذهنی مرغان را به هم بریزد و موجب طوفان و تنش ذهنی و فکری آنها شود. عطار به عنوان شاعری اندیشمند و حساس به جامعه، می‌داند تغییرات تند و رادیکال اغلب سخت و طاقت فرسا هستند. او می‌داند که انقلاب‌ها همواره با شک و «شبهت» و دل‌مشغولی و نگرانی ذهنی همراه هستند. از این رو است که مرغان در منطق‌الطیر نیز به درستی بیان می‌کنند که تغییر سبک زندگی و تن‌دادن به انقلاب‌های فکری و اجتماعی، نیازمند به «فارغ دلی»، «عزم درست» و آگاهی و اطمینان است. آنها در مواجهه با داستان سیمرخ دچار آشوب و بی‌قراری روانی می‌شوند و خود را در موقعیتی می‌بینند که نوعی از اضطراب است به طوری که نمی‌توانند خود را از فکر سیمرخ فارغ کنند. وجود سیمرخ و تاثیرگذاری او بر زندگی مرغان سبب می‌شود تا روح و روان آنها دچار بحران و تشویش گردد. آنها برای رهایی از بحران روانی پیش آمده تلاش می‌کنند تا مکانیسم‌های روانی و دفاعی متفاوتی را به کار گیرند تا شاید بتوانند بر بحران روانی پیش آمده غالب شوند. مرغان پس از شنیدن «حکایت سیمرخ» تلاش می‌کنند تا با آوردن «عذر» و بهانه خود را از دودلی و شک و تغییرات بنیادین فرارو، خلاص کنند؛ اما هدهد با استفاده از حکایت و قدرت روایی و ذاتی آن تلاش می‌کند تا آنها را آرام کند.

شرح گویی رسم و آداب ملوک

زانک نتوان کرد بر جهل این سلوک

هر یکی را هست در دل مشکلی

می‌باید راه را فارغ دلی

مشکل دل‌های ما حل کن نخست

تا کنیم از بعد آن عزمی درست

چون بیرسیم از تو مشکل‌های خویش

بستریم این شبهت از دل‌های خویش

زانک می‌دانیم کین راه دراز

در میان شبهه ندهد نور باز

دل چو فارغ گشت، تن در ره دهیم

بی‌دل و تن سر بدان در گه نهیم

حکایت سیمرخ از زبان هدهد موجب بحران سازی می‌شود و مرغان جهان را پریشان دل می‌کند. بیان حکایت سیمرخ از زبان هدهد، آغاز چرخش و دگرگونی و تغییر در زندگی مرسوم مرغان تلقی می‌شود. مرغان با شنیدن حکایت سیمرخ، در می‌یابند که باید سبک زندگی خود را تغییر دهند و در فرایند جستجوی سیمرخ شرکت کنند. عطار از زبان هدهد، حکایت سیمرخ را بیان می‌کند تا موجب بحران آفرینی شود. باید پذیریم که بحران فکری و ذهنی به وجود آمده در مرغان، موجب تصمیم‌گیری و عملگرایی آنها می‌شود و این عملگرایی خود محصول برخورد اتفاقات تازه و ذهنی و همچنین شرایط متفاوت است که هدهد با طرح ۱۹۴ حکایت دیگر تلاش می‌کند تا این بحران به وجود آمده را مدیریت کند و «بی‌قراری»، «بی‌صبری» و «شوق» مرغان را در جهت هدف و مقصد جمعی هدایت کند.

جمله مرغان شدند آن جایگاه

بی‌قرار از عزت آن پادشاه

شوق او در جان ایشان کار کرد

هر یکی بی‌صبری بسیار کرد

عزم ره کردند و در پیش آمدند

عاشق او دشمن خویش آمدند

لیک چون ره بس دراز و دور بود

هر کسی از رفتنش رنجور بود

گرچه ره را بود هر یک کارساز

هر یکی عذری دگر گفتند باز

جمله مرغان ز هول و بیم راه

بال و پر پر خون، بر آوردند به ماه

راه می‌دیدند پایان ناپدید

درد می‌دیدند درمان ناپدید



«عذر» و بهانه پرندگان در آغاز راه، ناشی از بحران ذهنی و تنش روانی آنهاست. بحران‌های روانی و ذهنی هستند که ضرورت تصمیم‌گیری را ایجاد می‌کنند. بحران فکری مرغان نوعی از تهدید روانی را موجب می‌شود که متوجه اهداف زندگی آنها می‌شود. آنها اهداف کمی و مادی خود را باید کنار بگذارند و مقاصد فرامادی و کیفی را انتخاب کنند. «عذر» مرغان و نگرانی آنها از عدم اطمینان است. از تردید و بدگمانی است. از حوادثی غیر منتظره و نامطلوب است که ممکن است در مسیر راه برای آنها رخ دهد. هدهد تلاش می‌کند تا به عنوان یک رهبر خردمند و با تجربه از حکایت‌های متعدد استفاده کند تا درگیری و بحران روانی و ذهنی مرغان را کم کند. هدهد تلاش می‌کند تا با آرامش و همچنین با استفاده از حکایت‌های متعدد بهانه‌جویی و «عذر» مرغان را پاسخ دهد. می‌توان گفت حکایت و خاصیت روایی آن هم می‌تواند موجب بحران شود و هم می‌تواند وضعیت بحرانی را تلطیف کند و هدهد از «حکایت» استفاده می‌کند تا هم بحران به وجود آورد و هم در نهایت بحران را مدیریت و کنترل کند و به این وسیله استمرار انقلاب فکری خود و مرغان مشارکت‌کننده را پیش ببرد.

۲-۳. حکایت؛ ایفای نقش و الزام نمایشی

فراخوان «هدهد»، مرغان جهان را گرد هم جمع می‌کند. نخست مرغان «یکسر» به دعوت هدهد لبیک می‌گویند و در فراخوان عمومی شرکت می‌کنند. گروهی در آغاز راه باز می‌مانند و گروهی دیگر از مرغان، مرحله‌ای از فرایند جستجو را می‌پیمایند. گروهی نیز تا پایان سفر با هدهد می‌مانند و متأثر از فراخوان هدهد به دنبال تغییر سبک زندگی خود هستند. قبول دعوت و فراخوان عمومی از طرف همه مرغان، چه آن‌هایی که منفعت‌شان را دنبال می‌کنند و چه آن‌هایی که به خاطر جمع و برای تغییرات اجتماعی از خود می‌گذرند همه و همه تحت تاثیر الزام شورانگیز ناشی از حکایت و خاصیت روایی آن است. مرغان شرکت کننده در فرایند انقلاب، خود را نیز بازیگری فعال در آن می‌بینند. عطار از زبان هدهد و با استفاده از حکایت و تمثیل، در ذهن مرغان الزام دراماتیک به وجود می‌آورد. حکایت «سیمرغ» از زبان هدهد خود موجب الزام دراماتیک می‌شود. به طوریکه مرغان جملگی، وجود و حضور سیمرغ را گویی به صورت عینی و نمایشی می‌بینند. هدهد برای تهییج مرغان و ایجاد نوعی از الزام، می‌گوید:

شیرمردی باید این ره را شگرف

زانک ره دور است و دریا ژرف ژرف

گر تو مردی جان بی جانان مدار

مرد می‌باید تمام این راه را

جان فشاندن باید این در گاه را

دست باید شست از جان مردوار

تا توان گفتن که هستی مرد کار

جان چو بی جانان نیرزد هیچ چیز

همچو مردان برفشان جان عزیز

گر تو جانی برفشانی مردوار

بس که جانان جان کند بر تو نثار

(عطار، ۱۳۷۴: ۴۰-۴۲)

هدهد در حکایت «سیمرغ» تلاش می‌کند تا یک روایت بسازد؛ روایتی نمایشی که با توصیف سیمرغ و جایگاه او بتواند الزام آور و شورانگیز باشد تا مرغان جهان را به مشارکت جمعی وادار کند. هدهد سیمرغ را به صورتی نمایشی و عینی توصیف می‌کند تا مرغان بتوانند به راحتی با آن توصیف ارتباط برقرار کنند. استفاده متعدد او از ترکیباتی چون «مردوار»، «مردکار»، «شیرمرد» و ... در سراسر روایت، همگی نشان دهنده تلاش هدهد برای تشدید الزام جمعی و مشارکت عمومی است. هدهد در آغاز فراخوان اجتماعی خود، بارها و بارها تلاش می‌کند تا الزامی احساسی و عاطفی در مرغان ایجاد کند. حکایت‌های مورد استفاده هدهد، نوعی از الزام نمایشی ایجاد می‌کنند که موجب می‌شود تا پرندگان مردد و متزلزل را بر سر شوق آورد تا بتوانند خود را با بسیج جمعی دیگر مرغان هماهنگ کنند. هدهد در جواب یکی از مرغان که به ظواهر زندگی بسنده کرده است و نمی‌تواند از آن ظواهر دل بکند حکایت «عابدی با ریش دراز» را بیان می‌کند.

عابدی بودست در وقت کلیم

در عبادت بود روز و شب مقیم

ذره ذوق و گشایش می نیافت
 ز آفتاب سینه تابش می نیافت
 داشت ریشی بس نکو آن نیک مرد
 گاه گاهی ریش خود را شانه کرد
 مرد عابد دید موسی را ز دور
 پیش او شد کای سپه سالار طور
 از برای حق که از حق کن سؤال
 تا چرا نه ذوق دارم من نه حال
 چون کلیم القصه شد بر کوه طور
 باز پرسید آن سخن، حق گفت دور
 گوهر آنک از وصل ما درویش ماند
 دایما مشغول ریش خویش ماند
 موسی آمد قصه بر گفتا که چیست
 ریش خود می کند مرد و می گریست
 جبرئیل آمد سوی موسی دوان
 گفت همی مشغول ریشی این زمان
 ریش اگر آراست در تشویش بود
 ور همی بر کند هم درویش بود ...
 چون ز ریش خود پردازای نخست
 عزم تو گردد درین دریا درست
 ور تو با این ریش در دریا شوی
 هم ز ریش خویش ناپروا شوی

(عطار، ۱۳۷۴: ۱۶۵)

قدرت تصویری و نمایش و همچنین تصاویر دم دستی و ساده و البته روزمره در حکایت، همه و همه موجب الزام و التزام بیشتری می شود و مخاطب را به کنش وامی دارد. حکایت می خواهد توجه و التفات بیش از حد تعدادی از مرغان به امور ظاهری را، نکوهش و نفی کند. این حکایت می تواند با الزام نمایشی خود پیام و معنای مورد نظر هدهد را با وجه دستوری و امری بیان کند؛ بیانی که دستور و امر آن نهفته و نوعی از الزام و تعهد نمایشی را با خود همراه دارد. عطار از زبان هدهد و به وسیله این حکایت، نشان می دهد که افرادی که بیش از حد به ظواهر می پردازند از معنا دور خواهند شد. مرتب کردن و پرداختن به «ریش» در این حکایت بالا به

بهترین وجهی، نشان دهنده گرایش و تمایل به ظواهر و سطوح بیرونی کار است. حکایت‌های مورد استفاده عطار، همگی بر وجه نمایشی و دراماتیک انقلاب شناختی مورد نظر او، می‌افزایند. آنها مفاهیم و اندیشه‌های مورد بحث را به صورتی واضح و دیداری، به مرغان مشارکت کننده در فرایند انقلاب، انتقال می‌دهند.

۲-۴. حکایت؛ دموکراسی و تقویت روابط عمومی

استفاده از حکایت در فراخوان‌های اجتماعی، وجه دموکراسی و جمع‌گرایی آن را تقویت می‌کند. حکایت‌ها با تکثیر راوی‌های متعدد، موجب می‌شود تا تک‌صدایی و اقتدار راوی اصلی بشکند و مشارکت و روابط عمومی در گردهمایی تشدید شود. اگر بپذیریم که روابط عمومی، تنظیم تاثیرگذاری و چگونگی ارتباط با مردم، یکی از عوامل موفقیت کنش‌های جمعی است، لاجرم باید گفت که استفاده از حکایت و ساخت‌های روایی در تاثیرگذاری و دموکراتیک کردن این گونه از کنش‌ها، اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد. اغلب حکایت‌های مورد استفاده هدهد، در جواب مرغان و رفع «شبهه» و تردید آنهاست. نقد اجتماعی و دموکراسی پشت و روی یک سکه هستند. (پاینده، ۱۳۹۴: ۲۱۵) بدون نقد و ابزار مورد نیاز آن نمی‌توان دموکراسی و کثرت‌گرایی را تبلیغ کرد. هدهد با استفاده از حکایت و گفتگوهای جمع‌محور با مرغان جهان، نشان می‌دهد که اهل تعامل و مکالمه جمع‌محور است؛ چراکه حکایت‌ها هر کدام با راوی و زاویه دید متفاوت، می‌تواند وجه کثرت‌گرا و جمع‌گرایی موجود در فراخوان را تقویت کند. استفاده از حکایت‌های گوناگون و روای‌های متعدد در آنها، نقطه قوت دموکراسی مورد نظر عطار است که موجب می‌شود تا یکنواختی و دخالت او به عنوان راوی کل، کاهش یابد. عطار به عنوان شاعری اندیشمند و باخبر از تعصبات مذهبی و همچنین تاریخ پدرسالاری و تک‌صدایی در جامعه و فرهنگ شرقی، تلاش می‌کند تا خود را مدعی اتحاد، انسجام و همچنین دموکراسی و جمع‌گرایی نشان دهد. او با طرح ساخت‌های روایی چون حکایت و تمثیل در منطق‌الطیر، نشان داد که ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مبتنی بر پدرسالاری، تک‌صدایی و دانای کل، توان رهبری و رستگاری یک جامعه را ندارند. استفاده فراوان هدهد از حکایت و تمثیل نیز می‌تواند نشان‌دهنده رغبت او به شکستن اقتدار و تک‌گویی سنتی باشد.

چون همه مرغان شنوند این سخن نیک پی بردند اسرار کهن

جمله با سیمرغ نسبت یافتند لاجرم در سیر رغبت یافتند

زین سخن یکسر به ره باز آمدند جمله هم درد و هم آواز آمدند (عطار، ۱۳۷۴: ۳۵)

«سخن» در ابیات بالا همان حکایت‌های مورد استفاده هدهد است. عطار اغلب مباحث خود را از طریق حکایت بیان می‌کند. او قصه سیمرغ را که اساس و بنیان فکری انقلاب مرغان است، بر ساخت روایی حکایت و تمثیل استوار می‌کند. حکایت است که مرغان جهان را تحت تاثیر قرار می‌دهد و موجب می‌شود تا «جمله» مرغان خود را با سیمرغ هم «نسبت» ببینند. قدرت نفوذ «حکایت» و ساختار روایی آن است که مرغان را به «سیر» و سلوک راغب می‌کند. «سخن» روایی هدهد است که همه مرغان را آماده تغییر و تحول می‌کند و در نتیجه مرغان شنونده «جمله هم درد و هم آواز» می‌شوند. «رغبت» همگانی مرغان حاصل گفتگو و تلاش هدهد برای تقویت روابط عمومی و مشارکت گروهی است. از آنجا که هر حکایتی راوی خاص خود را دارد، باید گفت که ساختارهای روایی حکایت و تمثیل با تکثیر راوی و همچنین زاویه دید متعدد، موجب می‌شوند تا اقتدار سنتی هدهد، به عنوان دانا و راوی کل، بشکند و وجه عمومی و دموکراتیک فراخوان و بسیج جمعی مرغان تقویت گردد. هدهد برای تقویت وجه دموکراتیک جنبش مرغان، از گفتگو و مکالمه نیز استفاده می‌کند. «گفتگو و مکالمه یکی از مولفه‌های بنیادین دموکراسی است».

(باختین، ۱۳۸۷: ۹۱) گفتگوها و مکالمات میان هدهد و مرغان دیگر، با نوع ادبی حکایت و تمثیل حمایت می‌شوند. عطار خوب می‌داند که استفاده از حکایت و تمثیل، یکی از استعدادها و قابلیت‌های روانی و همچنین ویژگی‌های اجتماعی انسان است که میزان تعامل، فرهیختگی و در نهایت خودشکوفایی انسان را نشان می‌دهد. تجربه تعامل انسانی و کنش‌های اجتماعی و همچنین غنای فرهنگی یک جامعه را می‌توان از استعداد و همچنین ظرفیت روابط عمومی افراد آن جامعه با همدیگر و با دیگر جوامع درک کرد. جوامع و افراد خودآگاه به شدت از قابلیت و ظرفیت روابط عمومی و قدرت گفتگو و مذاکره آگاه هستند. آنها مذاکره هراسی را فرایندی تمامیت خواه و سنتی می‌دانند که علاوه بر سیتزه-جویی و قبض هویتی، نوعی ترس، فروماندگی، خودخواهی و ایستایی را نیز به نمایش می‌گذارد. گفتگوی هدهد و تلاش او برای برقراری روابط میان مرغان - ههای، بط، طاووس، جغد، بلبل و ... - در نوع خود کم‌نظیر است و نشان از خردمندی هدهد به عنوان رهبر جنبش اجتماعی و دغدغه او برای روابط عمومی قوی در مسیر جنبش است. در منطق الطیر، عطار اجتماعی را ترسیم می‌کند که توانا، خودشکوفا و دموکرات است و این انجمن همواره سعی می‌کند تعاملات و اهداف اجتماعی و همچنین بن‌بست‌های مدنی خود را با منطق مذاکره، گفتگو و مکالمه به پیش ببرد. (خسروی-شکیب، حیدری؛ ۱۳۹۹: ۹۲) پرندگان در منطق الطیر سمبل افراد خودشناس و توانمند، اهل گفتگو و مکالمه سازنده، هستند. آنها دقیق به سخنان همدیگر گوش می‌دهند. آنها خوب می‌دانند که منطق گفتگو، نخست از خوب گوش دادن و لاجرم درک متقابل برمی‌خیزد. هدهد مانند رهبران اصیل و خودآگاه، گفتگو و مذاکره را از حالت صفت فردی خارج کرده و آن را به یک سیرت و مشرب فرهنگی در میان مرغان تبدیل می‌کند. در چنین بستری از خشنودی همگانی و روابط عمومی دقیقی است که «یکسر» مرغان به جستجو و حرکت «رغبت» پیدا می‌کنند و همگی به هویتی مشترک و درکی همسان می‌رسند. دموکراسی و روابط عمومی قوی در میان مرغان، نشان از توانمندی رهبری و همچنین خودشکوفایی آنهاست. دموکراسی مورد نظر هدهد، از آنجاکه بر حکایت و تمثیل استوار شده است، عمومی، مفاهمه‌ای و دانش‌افزاست. این نوع از دموکراسی با تاکید بر روابط عمومی، به دنبال آگاهی-بخشی، رضایتمندی، خشنودی و در نهایت بسیج جمعی در جهت رسیدن به جمع‌گرایی مبتنی منفعت و خیر همگانی است.

۵-۲. حکایت؛ رضایت و مشارکت آگاهانه

عطار با خلق شخصیت هدهد و همچنین با استفاده از حکایت و تمثیل‌های فراوان، تلاش می‌کند بسیج و سازمان جمعی مورد نظر برای انقلاب فکری و ذهنی خود را بر پایه‌ی رضایت مرغان و نیز مشارکت آگاهانه‌ی آنان قرار دهد. رفتار و ابزار مورد استفاده هدهد نشان می‌دهد که جنبه اجتماعی بسیج مرغان اهمیت بیشتری دارد، لذا او بستری آزاد را فراهم می‌کند تا مرغان عالم بدون بیم و نگرانی عقاید و ذهنیات خود را با همدیگر در میان بگذارند و فرایند حرکت مورد نظر هدهد و دیگر مرغان را مورد انتقاد و پرسش قرار دهند. اختیار و آزادی مهمترین مولفه‌ی مورد بحث در روایت داستانی مرغان است. مرغان هر کدام به راحتی عذر و دلیل عدم شرکت خود را بیان می‌کنند و هدهد نیز تلاش می‌کند با استفاده از حکایت و تمثیل و البته با طوع و رغبت آنها را آگاه و سرانجام متقاعد کند.

لیک چون ره دراز و دور بود هر کسی از رفتنش رنجور بود

گرچه ره را بود هر یک کارساز هر یکی عذری دگر گفتند باز (عطار، ۱۳۷۴: ۶۵)

این تعامل و گفتگوی مبتنی بر آزادی و اختیار هدهد و دیگر مرغان، در آغاز و میان و پایان راه تداوم می‌یابد و در نهایت به انقلابی اجتماعی و فرهنگی شگرف و تاثیرگذار در ساختار جامعه پرنندگان منجر می‌شود؛ تحولی که به دنبال آن، تبدیل و ترفیع فکری و سیاسی رخ می‌دهد. هدهد عذر هر یک از مرغان را به بهترین وجه ممکن پاسخ می‌گوید. پاسخ‌های هدهد اغلب با استفاده از حکایت و تمثیل همراه هستند. حکایت و خاصیت روایی آن، وجه منطقی و علمی سخنان هدهد را تقویت می‌کند. این روش و ابزار بیانی، علمی و حقیقت‌یاب است، چراکه به دنبال بیان گزاره‌های مستند و مستدل است، استدلالی که به هیچ وجه تکبر، سلطه‌جویی و رقابت در آن مشاهده نمی‌شود و به خوبی می‌تواند رضایت‌مندی مبتنی بر آگاهی را برای مرغان به ارمغان آورد. هدهد تلاش می‌کند ابهامات و نگرانی‌های ذهنی مرغان را رفع کند و با استفاده از استدلال و منطق موجود در ذات حکایت، رضایت و خشنودی همه مشارکت‌کنندگان را به دست آورد.

۲-۶. حکایت؛ تقویت کنش ترغیبی و تفسیری زبان

یکی از مهمترین کنش‌های زبانی مورد نیاز در انقلاب‌های اجتماعی، کنش ترغیبی است. کنش ترغیبی زبان در موفقیت یا عدم موفقیت یک فراخوان عمومی نقش مهمی دارد. استفاده از ابزار و تمهیدات انگیزشی زبان می‌تواند در بساختن و بزرگ کردن خیر و منفعت جمعی مورد نظر مشارکت‌کنندگان در انقلاب، اهمیت زیادی داشته باشد. هدهد تلاش می‌کند تا با استفاده از حکایت و تمثیل اهداف نهایی و منفعت عمومی مرغان را برجسته کند. هدهد در جواب مرغ‌های که خود را سعادتمند و همشین شاهان می‌دانند حکایت «احوال سلطان محمود در آن دنیا» را می‌آورد. همای خود را از دیگر مرغان متفاوت می‌بیند. همای می‌گوید:

گفت ای پرنندگان بحر و بر
من نیم مرغی چو مرغان دگر
همت عالیم در کار آمدست
عزلت از خلقم پدیدار آمدست
نفس سگ را خوار دارم لاجرم
عزت از من یافت افریدون و جم
پادشاهان سایه پرورد من اند

بس گدای طبع، نی مرد من اند (عطار، ۱۳۷۴: ۵۲-۵۱)

هدهد با شنیدن این سخنان تلاش می‌کند تا همای را ترغیب به همراهی و مشارکت کند. از آنجا که کنش‌های جمعی به دنبال پی‌گیری و جستجوی آگاهانه و حسابگرانه منفعت‌های فردی هستند؛ (نش، ۱۳۸۰: ص ۴۵) هدهد نیز منفعت جمعی همشینی با سیمرخ را که مهمترین انگیزه و هدف گردهمایی است، خیری فراتر از درک و احساس همای توصیف می‌کند. او با حکایت «احوال سلطان محمود در آن دنیا» کنش ترغیبی زبان خود را تقویت می‌کند و با این حکایت تلاش می‌کند تا حس همگانی و منطقی همای را از سرانجام انقلاب، توصیف کند. هدهد از حکایت استفاده می‌کند و او می‌گوید:

پاک رایی بود بر راه صواب

یک شبی محمود را دید او به خواب
گفت ای سلطان نیکو روزگار
حال تو چون است در دارالقرار
گفت تن زن خون جان من مریز
دم مزن چه جای سلطان است خیز
بود سلطانیم پندار و غلط
سلطنت کی زبید از مثنی سقط
حق که سلطان جهاندار آمدست
سلطنت او را سزاوار آمدست
چون بدیدم عجز و حیرانی خویش
ننگ می دارم ز سلطانی خویش
گر تو خوانی، جز پریشانم مخوان
اوست سلطانم تو سلطانم مخوان ...
خشک بادا بال و پر آن همای
کو مرا در سایه خود داد جای (عطار، ۱۳۷۴: ۵۲-۵۳)

هدهد با استفاده از حکایت بالا تلاش می‌کند تا مرغ همای را ترغیب کند تا در گردهمایی و جنبش جمعی مرغان شرکت کند. او حکایت سلطان محمود مشهور و مقتدر را بیان می‌کند تا با نشان دادن پشیمانی او در جوار حضرت حق، همای را به خیال خام خود بدگمان کند و به این ترتیب او را به مشارکت وادارد. هدهد سلطنت دنیوی و همنشینی با پادشاهان را این دنیا نوعی از «پندار» و خیال می‌داند. حکایت‌های موجود در منطق الطیر در ترغیب و تشویق مرغان به تن‌دادن به مشارکت عمومی اهمیت به سزایی دارند. از طرف دیگر هدهد با استفاده از حکایت «احوال سلطان محمود در آن دنیا» تلاش می‌کند تا «پندار و غلط» همای را تفسیر کند و او را به باور واقعیت‌های پیش‌روی انقلاب ترغیب کند.

۳. نتیجه‌گیری

منطق الطیر عطار، در بافت عرفانی و سنتی خود گفتمان‌هایی عرفانی و سازنده چون وحدت وجود، خودشناسی، خداشناسی و... را تبلیغ می‌کند. خارج کردن این متن کلاسیک از بافت عرفانی و تاریخی خود، می‌تواند حاوی پیام‌هایی آموزنده و امروزی دیگر نیز باشد. خارج از بافت عرفانی، منطق الطیر عطار را می‌توان نسخه و روایتی از یک انقلاب شناخت‌گرا و جنبش جمعی تلقی کرد؛ انقلابی با سازوکارهای درونی و مورد نیاز برای همه انقلاب‌های اصلاح‌گرایانه و همه جنبش‌های غیر خشونت‌آمیز اجتماعی. انقلابی از نوع فکری و عقیدتی که به دنبال تغییرات و اصلاحات بنیادین در مولفه‌های کیفی زندگی «مرغان جهان» است. «مرغان جهان» چنان‌که چون جنگجویانی معنوی به دنبال شناخت، دانایی و اصلاح هستند. اگر بپذیریم که فراخوان مرغان

جهان توسط هدهد، یک انقلاب اجتماعی و فکری است که به دنبال نیازهای فرامادی و کیفی است و نیز اگر باور داشته باشیم که انقلاب‌های گوناگون سازوکار خاص خود را دارند؛ لاجرم به این اصل خواهیم رسید که بسیج عمومی مرغان در منطق‌الطیر و به رهبری هدهد نیز، بر ابزار و تمهیداتی استوار است که مهمترین آنها، «حکایت» است. بدون حکایت و روایت هیچ بسیج جمعی و هیچ انقلابی شکل و تداوم نخواهد یافت. گردهمایی مرغان در منطق‌الطیر نوعی از تغییر بنیادین و فکری است که با استفاده از ابزار حکایت و تمثیل، به دنبال اقناع و خرسندی عمومی است. استفاده فراوان هدهد به عنوان رهبر خردمند و باتجربه انقلاب از حکایت و تمثیل در فرایند فراخوان و گردهمایی «مرغان جهان»، نشان می‌دهد که او به دنبال بسط و توسعه خط سیر روایی از زبان روایانی دیگر غیر از خودش بوده است؛ روایانی که جریان مقتدر و اصلی روایت را بشکنند و در شکل‌گیری داستان و قصه اصلی سهم شوند و بتوانند وجه انسان‌گرایانه و نیز روابط عمومی جنبش را تقویت کنند. حکایت‌های موجود در هسته اصلی داستان «مرغان جهان» در بسط و گسترش خط سیر داستان اهمیت زیادی دارند. در گره‌گشایی و همچنین گره افکنی موثر هستند. هم بحران را به وجود می‌آورند و هم در تخفیف و حل بحران کارآمد هستند. حکایت و خاصیت روایی و ذاتی آن الزام و التزام نمایشی و تصویری فراخوان عمومی مورد نظر هدهد را تشدید می‌کند و علاوه بر ترسیم جهان‌نگری جمعی و جامعه‌پذیری مشترک، موجب مفتون کردن، تسخیر ذهن و تحریک عواطف جمعی «مرغان جهان» نیز می‌شود. جذب و اقناع معنماحور کنشگران انقلاب مورد نظر هدهد، با حکایت و تمثیل ممکن می‌شود. حکایت است که قصه «هدهد» را به قصه «مرغان جهان» تبدیل می‌کند. حکایت است که با خاصیت روایی خود، کنش ترغیبی زبان را افزون می‌کند و وجه تفسیری و توضیحی انقلاب را بیشتر می‌کند. عطار خوب می‌داند که کنش ترغیبی زبان در حکایت و ساختارهای روایی بیشتر است و جامعه‌پذیری و جهان‌بینی مشترک با روایت و ساختارهای روایی، همخوانی افزون‌تری دارد. عطار به عنوان شاعری اندیشمند و حساس به موضوعات اجتماعی، از ظرفیت و قدرت متقاعدکنندگی و نیز برساختن خیر و منفعت جمعی ۳ از طریق حکایت و تمثیل آشنا است.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- در منطق‌الطیر عطار هم «الحکایه» آمده است و هم «حکایت». ساختار هنری و ادبی منطق‌الطیر بر ۱۹۴ حکایت و تمثیل استوار شده است. (رک. منطق‌الطیر عطار، تصحیح سید صادق گوهرین، چاپ دهم، ۱۳۷۴).
- ۲- «متافیزیک حضور» از اصطلاحات مورد نظر دریدا است. دریدا با رد «متافیزیک حضور» متون را از مرکزیت معنایی نجات داد و امکان دستیابی به معانی متعدد را برای متون فراهم کرد. (رک. فرهنگ اصطلاحات ادبی، ۱۳۷۸: ۴۴۰)
- ۳- «خیر جمعی» از اصطلاحات مورد نظر چارلز تیلی است. (رک. کتاب از بسیج تا انقلاب از چارلز تیلی (۱۳۸۵) ترجمه علی مرشدی زاد، تهران: انتشارات پژوهشکده انقلاب اسلامی)

منابع و ماخذ

- ۱- باختین، میخائیل (۱۳۸۷). تخیل مکالمه، جستارهایی دربارهٔ رمان، ترجمهٔ رویا پورآذر، تهران: انتشارات نی.
- ۲- پاینده، حسین (۱۳۹۴). نقد ادبی و دموکراسی: جستارهایی در نظریه و نقد ادبی، چاپ سوم، تهران: انتشارات نیلوفر.
- ۳- خسروی-شکیب، محمد (۱۴۰۰). تحلیل قصهٔ سیمغ در منطق الطیر بر مبنای خوانش های پسامدرن، مجلهٔ شعر پژوهی (بوستان ادب)، سال سیزدهم، شماره چهارم، پیاپی ۵۰، صص ۱۵۵-۱۷۲.
- ۴- خسروی-شکیب، محمد؛ حیدری، رسول (۱۳۹۹). بررسی شخصیت هدهد در منطق الطیر بر اساس نظریه خودشکوفایی ابراهام مازلو، نشریهٔ علمی پژوهشی ادبیات عرفانی (گوهر گویا)، شماره ۴۴، صص ۸۷-۱۰۲.
- ۵- تودوروف، تزوتان (۱۳۸۸). بوطیقای نثر؛ پژوهش های نوین دربارهٔ حکایت، ترجمهٔ انوشیروان گنجی-پور؛ تهران: انتشارات آگه.
- ۶- تیلی، چارلز. (۱۳۸۵) از بسیج تا انقلاب، ترجمه علی مرشدی زاد، تهران: انتشارات پژوهشکدهٔ انقلاب اسلامی.
- ۷- دلبیومیر، فردریک (۱۳۹۹). روایت و کنش-جمعی، ترجمهٔ الهام شوشتری-زاده، چاپ سوم، تهران: انتشارات اطراف.
- ۸- دزفولیان، کاظم؛ مولودی فواد (۱۳۹۰). «تحلیل منطق الطیر بر پایه روایت-شناسی»، فصلنامهٔ علمی پژوهشی زبان و ادبیات فارسی، شماره بیستم، صص ۱۱۳-۱۳۵.
- ۹- طاهری، قدرت-اله (۱۳۸۳). «نگاهی انتقادی به ساختار منطق الطیر»، نامه فرهنگستان، دوره ۶، شماره ۳، صص ۹۳-۱۱۱.
- ۱۰- مقدادی، بهرام (۱۳۷۸). فرهنگ اصطلاحات نقد ادبی از افلاطون تا عصر حاضر، تهران: انتشارات فکر روز.
- ۱۱- محمدی کلاسر، علیرضا؛ ابدالی، اعظم (۱۳۹۵). «کارکردهای روایی گفتگو در حکایت بوستان»، مجلهٔ متن پژوهی ادبی، سال ۲۰، شماره ۷۰، صص ۴۷-۷۱.
- ۱۲- نیشابوری، عطار (۱۳۷۴). منطق الطیر یا مقامات-طیور، تصحیح سیدصادق گوهرین، چاپ دهم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۳- نش، کیت (۱۳۸۰). جامعه-شناسی سیاسی معاصر، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: انتشارات کویر.
- ۱۴- نوح هراری، یووال (۱۳۹۷). انسان خردمند: تاریخ مختصر بشر، ترجمهٔ نیک گرگین، تهران: انتشارات نشر نو.
- ۱۵- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۲). سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثالثی، تهران: انتشارات علم، چاپ سوم، ص ۵۹.
- ۱۶- والاس، مارتین (۱۳۸۲). نظریه های روایت، ترجمه محمد شهباء، تهران، انتشارات هرمس.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی